

همگرایی قرآن و سنت

سیدموسی صدر

سنت، به معنای قول، فعل و تقریر معصوم تکیه گاهی است که همواره در فهم دین به آن استناد شده است و در ردیف قرآن از آن یاد کرده‌اند. این حقیقت، مورد اتفاق شیعه و سنی بوده و اختلافی که در حدود سنت وجود دارد که اهل سنت تنها قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) را سنت می‌دانند، ولی شیعه به مطلق قول، فعل و تقریر معصوم تعریف می‌کند، این موضوع دیگری است که در اتفاق یادشده خللی ایجاد نمی‌کند.

آنچه در این میان شایسته تحقیق و درنگ است نوع رابطه و پیوند این دو منبع معرفت‌شناسی است.

آیا در طول یکدیگرند یا در عرض هم؟

اگر در طول یکدیگرند آیا در طول یکدیگر بودن به مقتضی ذات آن دو بوده یا فقط امری قرار دادی

است؟

پیامدهای این ارتباط چیست؟

میزان بهره‌مندی از این دو منبع در تاریخ تفکر اسلامی چگونه بوده است و ...

در این نوشتار، سعی می‌کنیم مقدمه‌ای بر این تحقیق داشته باشیم، تا گشایش بایی باشد برای پژوهش

بیشتر.

در بررسی رابطه رویاروی قرآن و سنت دو راه وجود دارد:

نخست مطالعه خود قرآن و سنت، به عنوان دو منبعی که به یکدیگر نظر دارند و از همدیگر سخن

گفته‌اند.

و دیگر تحقیق در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی چون فقه، تفسیر، کلام و ... که بر فرایافتهای قرآن و

سنت تکیه دارند و مظاهر ارتباط آن دو به شمار می‌آیند.

راه دوم بحثی گسترده را می‌طلبد، از این روی، ما از راه نخست بهره می‌گیریم که می‌توان در حدّ یک

مقاله به آن پرداخت.

تأثیر قرآن در اعتبار بخشیدن به سنت

آیات و روایاتی که به نقش قرآن در سنت به گونه روشن یا ضمنی پرداخته‌اند، بسیارند، در این جا به

صورت نمونه از آن یاد می‌کنیم.

آیات

حشر / ۷

* «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ...»

آنچه را رسول خدا برای شما آورده دریافت کنید و مورد عمل قرار دهید و از آنچه بازداشته

خودداری ورزید.

نحل / ۴۴

* «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»

و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است، برای آنان روشن سازی.

نساء / ۸۰

* «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»

کسی که از پیامبر پیروی کند، خدا را پیروی کرده است.

* «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» احزاب / ۳۶

هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری [جز آن] داشته باشد.

* «وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» بقره / ۲۱۳

و کتاب آسمانی را که به سوی حق فرامی خواند با آنها نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند.

* «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» نساء / ۱۰۵

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته در میان مردم قضاوت کنی.

روایات

۱. رسول خدا فرمود: «برای هر حقی نمودار درستی است و بر فراز هر صوابی پرتو درخشانی. آنچه با کتا بخدا موافق است عمل کنید و آنچه مخالف کتاب خداست وانهدید.»^۱

۲. پیغمبر (ص) در منا خطبه خواند و فرمود: «ای مردم هرچه از قول من به شما رسید و موافق قرآن بود، من گفته‌ام و آنچه به شما برسد و مخالف قرآن باشد، من نگفته‌ام.»^۲

۳. امام صادق (ع) فرمود: «هر حدیثی که موافق قرآن نیست، باطل و جعلی است.»^۳

از این نصوص و مانند آنها که درصدد بیان جایگاه سنت در ساختار دین هستند، به روشنی می‌توان دریافت که سنت در دو جهت نیازمند قرآن است و به تعبیر دیگر، قرآن از دو جهت بر سنت تأثیر دارد: یکی تحکیم پایه سنت و ایجاد اعتبار برای آن به عنوان یک مرجع دینی و دیگر تعیین و ارزیابی درستی و نادرستی یا بازشناسی سنت واقعی از ساختگی. و این دو جهت، مهم‌ترین عناصر در اعتبار سنت به شمار می‌آیند؛ زیرا هرگونه بهره‌وری فرهنگی از سنت بسته به این است که نخست، سنت بودنش به اثبات رسیده باشد و دو آن که به عنوان یک منبع و مأخذ از اعتبار لازم برخوردار باشد. نبود هر یک از این دو عنصر نقش و جایگاه سنت را به عنوان یک منبع معتبر دینی از بین می‌برد. قرآن با فراهم ساختن این عناصر، در حقیقت، سنت را از بی‌اثر بودن رهانیده و به آن اعتبار بخشیده است.

اکنون باید به بررسی این نکته پرداخت که آیا قرآن اصل و سنت فرع است و سنت در ساختار ارزشی خود بر پایه قرآن استوار است یا آن که با وجود این ارتباط، سنت دارای هویت مستقلی است؟

از آنچه یاد شد، این نتیجه به دست می‌آید که رابطه سنت با قرآن، رابطه طولی است و این در طول بودن، امری ضروری و منطقی است و نه امری قراردادی که از باب تشریف و احترام، سنت را در طول قرآن و در مرحله پس از آن قرار دهیم.

در این مجال، ضروری می‌نماید که درباره نقش دوّم قرآن نسبت به سنت؛ یعنی بازشناسی درستی و نادرستی واقعی از غیرواقعی، درنگ کنیم و اندکی به آن پردازیم.

چنانکه پیداست این نیازمندی از آن جا ناشی می‌شود که سنت در قالب خبر و روایت ظهور می‌کند و گرنه خود قول و فعل و تقریر معصوم از آن جا که متکی به عصمت هستند، همواره با قرآن سازگار بوده و نیاز به ارزیابی و گزین حقّ و باطل ندارند.

وقتی از گزین درستی و نادرستی سنت توسط قرآن صحبت می‌کنیم، بدان معناست که به قرآن نقش معیار و محک می‌دهیم؛ یعنی قرآن را معیار می‌دانیم که می‌باید سنت بر آن عرضه شود و با آن محک زده شود.

چگونگی معیاربودن قرآن در پذیرش سنت

در این موضوع احتمالهای بسیاری مطرح است:

۱. مقصود از هماهنگی سنت با قرآن، سازگاری صددرصد آن با قرآن باشد؛ یعنی سنت آن گاه از اعتبار برخوردار است که در تمام جزئیات با قرآن موافق باشد.

این احتمال نمی‌تواند تفسیری درست از معیار بودن قرآن باشد؛ زیرا لازمه آن انحصار حجت بودن در آن بخش از روایات است که تأکیدکننده و تکرارکننده فریافتهای آیات است؛ زیرا اینها هستند که هماهنگی صددرصد با آیات دارند؛ اما قسمت اعظم روایات که این گونه نیستند از اعتبار ساقط می‌شوند!

بلکه می‌توان گفت براساس این احتمال، سنت یکسره بی‌اعتبار می‌شود؛ زیرا آن جا که هماهنگی صددرصد نیست، حجت نیست و آن جا که هماهنگی صددرصد است نیاز به آن نخواهد بود؛ چه این که قرآن به عنوان اصل و محور، مفاهیم موردنظر را به صورت کامل تر و بااطمینان تر می‌رساند.

۲. هماهنگی سنت با قرآن، به معنای مخالفت نداشتن با آن باشد؛ یعنی همین که مفاد روایتی، ناسازگار با محتوای آیات نبود هماهنگی حاصل است؛ چه آن که مفاد یادشده هماهنگ با قرآن باشد، یا در اصل در قرآن نباشد.

به تعبیر دیگر: سالبه به انتفاء موضوع باشد.

این احتمال، همان گونه که پیداست در نقطه مقابل احتمال نخست قرار دارد و از نظر فراگیری، دامنه گسترده‌تری دارد، ولی با این حال نمی‌توان آن را یک تصور صحیح از معیار بودن قرآن تلقی کرد؛ زیرا اگر دستهای تحریف‌گر درصدد ایجاد انحراف و جعل حدیث باشند، لازم نیست همیشه احادیثی مخالف صریح قرآن جعل کنند، بلکه کافی است چیزی بگویند که در قرآن نیست. آیا در این صورت می‌توان پذیرفت که تنها مخالفت نداشتن یک حدیث با قرآن، برای پذیرش آن کافی است؟

۳. مقصود از هماهنگی با قرآن، سازگاری با اصول کلی و به تعبیر دیگر، عمومات و اطلاقات آیات است. بنابراین در تمام مواردی که سنت در دایره یکی از مفاهیم کلی و یا حکم عام قرآنی قرار دارد، به عنوان هماهنگ با قرآن شناخته می‌شود، اگرچه با تمام ویژگیها در قرآن نباشد، مانند مسایل جزئی اخلاقی یا فقهی مطرح شده در روایات.

این دیدگاه طرفدارانی در بین شیعه و سنی دارد، به عنوان نمونه ابواسحاق شاطبی در کتاب الموافقات می‌نویسد:

«سنت از نظر معنی به کتاب برمی‌گردد، پس امری را در سنت نمی‌یابی، مگر آن که قرآن بر معنای آن به صورت اجمال یا تفصیل دلالت کرده است و همچنین تمام دلیلهایی که قرآن را تمامی دین و چشمه‌سار آن می‌داند، بر حقیقت یادشده گواهی می‌دهند.»^۴

نویسنده دیگری در این زمینه نوشته است:

«کتاب، به لحاظ تشریح قواعد کلی، ملاک و محور اصلی سنت را می‌گزیند و به همین دلیل، معیار درستی و نادرستی احادیث منقول قرار می‌گیرد.»^۵

در تأیید این نظریه می‌توان به آیه شریفه:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»

نحل / ۸۹

و همچنین به این روایت از امم (ع) استشهاد کرد که فرمود:

«چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند، مگر این که برای آن اصلی در کتاب خدا موجود است،

ولی عقل هر کس به آن نمی‌رسد.»^۶

براساس این آیه و روایت، قرآن در تمام زمینه‌ها و برای هر موضوعی سخن دارد و همه آنچه را که روایات به آن پرداخته‌اند، به گونه‌ای در قرآن موجود است. بنابراین سازگاری با اصول کلی و تمام قرآن (اگر سخن قرآن راجع به موضوعها به این شکل باشد) معیار و میزان درستی حدیث قرار می‌گیرد و می‌توان با آن به تشخیص سنت واقعی از غیرواقعی پرداخت.

۴. دیدگاه دیگری که در این زمینه درخور طرح است و تا اندازه‌ای با دیدگاه پیشین همسانی دارد ولی در

نقاطی با آن تفاوت دارد، این است که تفاوت و سازگاری که ملاک درستی و نادرستی سنت قرار گرفته، از گونه دلالت‌های لفظی نیست تا بحث کنیم که به گونه روشن باید باشد یا به صورت اجمال و عموم، بلکه مقصود از عنوان فوق، هماهنگی با روح آیات وحی و تشریحات قرآنی است. یعنی سنت، وقتی هماهنگ با قرآن شناخته می‌شود که با روح حاکم بر آیات وحی هماهنگ و یک سو باشد اگرچه عنوان مشخصی برای آن به صورت خاص یا عام در قرآن نداشته باشیم.

این دیدگاه توسط آیت الله شهید محمدباقر صدر مطرح گردیده و به عنوان احتمال بهتر در مورد روایات

عرضه بر کتاب، تأیید شده است.

ایشان در این زمینه می‌نویسد:

«لا یبعد ان یكون المراد من طرح ماخالف الكتاب الکریم أو ماليس عليه شاهد منه، طرح ما یخالف الروح العامه للقرآن الکریم و مالاتکون نظائره و اشباهه موجوده فیه.»^۷

دور نیست که مقصود از دورافکندن خبر ناسازگار با کتاب، یا خبری که شاهد و گواهی از قرآن برای او نیست، دورافکندن روایتی باشد که با روح عام قرآن کریم ناسازگار باشد و نمونه‌های شبیه آن در قرآن نباشد.

ایشان در این زمینه مثال می‌زند:

«اگر روایتی در نکوهش قومی رسیده و صفات منفی و پست به آنان نسبت داده بود، می‌گوییم این روایت ناسازگار با قرآن است؛ زیرا روح حاکم بر قرآن در مورد بشر، وحدت و تساوی انسانها از همه جنسها و نژادها و مسؤولیتهای انسانی است، ولی اگر روایتی در مورد واجب بودن دعا هنگام دیدن هلال آمده بود می‌گوییم این روایت هماهنگ با قرآن است؛ زیرا بر توجه و تقرب به سوی خدا تشویق می‌کند و این مضمون در سراسر آیات وحی موجود است.»

این نظریه مانند دیدگاه پیشین و شاید بهتر از آن، معیار بودن قرآن را تفسیر می‌کند؛ زیرا همه تمام روایات را در هر زمینه که باشد دربرمی‌گیرد و هم جامعیت قرآن را می‌پذیرد.

این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که جامع بودن قرآن در آیات و روایات بارها مورد تأکید قرار گرفته، چنانکه از این پس به آن اشاره می‌کنیم و هر دیدگاهی که معیار بودن قرآن را تفسیر می‌کند باید در چارچوب آن واقعیت مطرح گردد.

رابطه سنت با قرآن

همان گونه که در بخش نخست اشاره کردیم، گونه ارتباط قرآن و سنت با یکدیگر در پرتو نقش و کارکرد هر یک نسبت به دیگری شکل می‌گیرد. تأثیری که هر یک در جهتی از جهات دیگری دارد، نشان می‌دهد که چه نوع رابطه بین آن دو برقرار است، بر همین اساس رابطه قرآن با سنت را رابطه اصل با فرع دانستیم؛ زیرا پایه‌های سنت در عرصه حجت بودن و اعتبار و مدرک بودن بر شالوده آیات استوارند.

در این بخش به نقش و کارکرد سنت راجع به قرآن می‌پردازیم تا از آن طریق به ماهیت پیوند سنت با قرآن دست یابیم.

اگر تقسیم‌بندی معروف در رابطه با نسبت روایات احکام با آیات فقهی را مبنی بر آن که روایات یا تأکیدکننده، یا تأسیس‌کننده، و یا تفسیرکننده‌اند، در محدوده کل روایات و آیات بپذیریم (و آن را مخصوص آیات فقهی ندانیم) در این صورت نقش روایات به عنوان مظهر دیدگاه سنت راجع به قرآن در دو بعد خلاصه می‌شود یکی تفسیر و توضیح آیات وحی و دیگر تکمیل و متمیم آنها (چون روایات تأکیدی اثر ویژه پدید نمی‌آورد). از یک سو سنت به شرح مجملها و کلیات قرآن می‌پردازد و از سوی دیگر آنچه را در قرآن از آن یاد نشده است به آن می‌افزاید. شاید پیش از آن که نقش دو بعدی یادشده اثبات شود، گزیدن گونه

رابطه سنت با قرآن زود باشد؛ از این روی، این نتیجه‌گیری را به آخر بحث وامی‌گذاریم و نخست می‌پردازیم به بررسی ابعاد کارکردی سنت راجع به قرآن.

نقشی تبیینی و تفسیری سنت نسبت به قرآن

قطعی‌ترین کارکرد سنت نسبت به قرآن، که هیچ کس نمی‌تواند در آن تردید کند، نقش توضیحی و تفسیری سنت نسبت به قرآن است. این حقیقت را می‌توان از خود قرآن استفاده کرد آن جا که می‌فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»
نحل / ۴۴

زیرا براساس آیه کریمه نقش پیامبر شرح ما انزل الله برای مردم است و واقعیت امر نیز بر آن صحه می‌گذارد. اگر به مجامع روایی خودمان مراجعه کنیم می‌بینیم قسمت اعظم روایات، شرح آیات وحی هستند: برخی به تفسیر معارف و مفاهیم اعتقادی و نظری و عملی پرداخته‌اند و مفاهیمی چون عرش، کرسی، صفات الهی، امانت الهی به انسان، عدل، ظلم، خیانت، تبذیر و اسراف، تزکیه، تقوی، تکبر، رفث، فسوق و ... را شرح داده‌اند و برخی دیگر به تبیین حدود و گستره مفاهیم و معانی قرآنی پرداخته‌اند، مانند روایاتی که دایره مفهومی را توسعه داده یا از راه تخصیص و تقیید، آن را تنگ کرده‌اند.

منشأ نیاز قرآن به سنت

منشأ این نیازمندی به سنت، گونه بیان و شیوه القای مطالب از سوی قرآن است. قرآن کریم، بنابر مصالح چندی که شاید یکی از آنها تضمین جاودانگی و تداوم حیات معارف و قانون‌گذاریهای قرآنی باشد، به گونه‌ای کلی و بدون طرح جزئیات به بیان مسائل پرداخته است، تا چون آفتاب بر همه لحظات تاریخ بتابد. این سبک، ناگزیر همراه با نوعی اطلاق و کلیت و شمول است که می‌بایست به وسیله سنت، قیدها و خصوصیات ثابت و متغیر آن بیان شود.

پس نیازمندی قرآن به سنت در تبیین، واقعیتی است که از خود قرآن برخاسته است و به همین لحاظ می‌توان گفت همان گونه که سنت در اصل اعتبار و حجت بودن خود به قرآن متکی است قرآن نیز در تفهیم و القای معارف خود به سنت تکیه دارد و به آن محتاج است. جمله پیامبر (ص) که فرمود: «أنتی تارک فیکم الثقلین لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»، نیز همین واقعیت نیازمندی دوسویه کتاب و سنت را که اهل بیت بیانگر آن هستند، تأیید می‌کند.

از واقعیت بالا نتیجه گرفته می‌شود که رابطه سنت با قرآن، به خاطر نقش تفسیرکنندگی و تبیین‌گری سنت، مانند رابطه قرآن با سنت است؛ یعنی همان گونه که سنت از نظر پایه و اساس بر شالوده قرآنی استوار و از آن مایه می‌گیرد، در برابر، قرآن در بیان مفاهیم و معارف، براساس سنت و نقش تبیینی آن متکی است و در این جهت در طول آن قرار می‌گیرد. (البته روشن است که منظور از سنت، سنت واقعی و قطعی است نه هر روایت منسوب به امامان معصوم، چنانکه برخی از اخباریان می‌پنداشتند).

با این همه، حقیقت دیگری در این جا هست که نمی توان از آن چشم پوشید و آن این است که اگر قرآن در ایفای نقش خود، یعنی هدایت بشر به سوی کمال و بندگی، مانند سنت و تفسیر و تبیین آن است، بدان معنی نیست که سنت از نظر محتوا و مضامین چیزی جدا از قرآن و در عرض آن قرار گیرد.

در این جا به چند نمونه از تفسیرهای برگرفته از سنت اشاره می کنیم تا نکته یاد شده آشکارتر گردد. این نمونه ها از قسم دوم یعنی روایات بیانگر حدود و گستره مفاهیم قرآنی، انتخاب شده که بیشتر در معرض توهّم آن اس که جدای از قرآن بوده و از منبع دیگری گرفته شده است.

۱. در زمینه پاداش و کیفر عمل، آیه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزال / ۷) بر این نکته تأکید دارد که هرگونه عمل نیک، از هرکس باشد، پاداش داده می شود و نتیجه آن برای شخص درخور دیدن است. این مفهوم یک مفهوم گسترده است و هیچ گونه قید و تحدید در آن وجود ندارد. اما در روایتی از علی (ع) مطلبی مطرح گردیده که دایره مفهوم یاد شده را تنگ می کند و آن این که اسلام، شرط پذیرش عمل است:

«إيها الناس! دينكم دينكم. فان السيئه فيه خير من الحسنه في غيره. ان السيئه فيه تغفر و ان الحسنه في غيره لا تقبل.»^۸

ای مردم! دین خود را اهمیت دهید. به بدی در آن بهتر از نیکی در غیر آن است. بدی با دین بخشیده می شود و نیکی بدون آن، پذیرفته نیست.

همان گونه که پیداست امام در این روایت از اهمیت دین و این که شرط پذیرش و پاداش هرگونه عملی، دین است سخن می گوید و این مطلب گونه ای پیرامون دار کردن مفهوم آیه کریمه شمرده می شود.

اگر به همین اندازه از تحقیق بسنده کنیم چنین به نظر می رسد که در این مورد، سنت، گستره مفهومی از مفاهیم قرآن را اندازه دار کرده و با این کار، دیره واقعی مفهوم یاد شده را گزین کرده است، کار مهمی که نقش تفسیری و تبیین سنت را آشکار می کند؛ اما اگر کمی فراتر برویم و به ریشه های این اندازه داری روایی بپردازیم خواهیم دید که محدودیت بالا خود برگرفته از قرآن و برپایه مفهوم قرآنی استوار است. نقش سنت در این جا آن بوده است که به خاطر احاطه کامل امام (ع) بر مفاهیم قرآنی، پیوندهای پنهان و گاه آشکار معارف قرآنی را نشان داده و برملا ساخته است. آیه ای که منشأ پیدایش اندازه دار بودن بالا گردیده این آیه است:

«وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ» (توبه/ ۵۴) انفاقهای آنان را از پذیرش بازداشت، جز این که به خدا و پیامبرش کافر شدند.

براساس این آیه، کفر به خدا و پیامبر به هر شکلش، بازدارنده از پذیرش انفاقها به عنوان نمونه از کارهای نیک است. اگر همین آیه را در ادامه آیه «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره» قرار دهیم، به گونه دقیق محدودیتی را می رساند که امام از آن سخن می گفت.

بنابراین، سنت در عین این که نقش تفسیری و تبیینی خود را دارد و به شرح مفاهیم و معارف قرآن می‌پردازد با این همه در این کار وام‌دار قرآن است.

۲. نمونه دیگر در این زمینه گستره مفهوم پیروی از پیامبر (ص) است. در آیه کریمه آمده است:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»
آل عمران / ۳۱

بگو اگر خداوند را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

امام پیروی از پیامبر اکرم (ص) را که در آیه کریمه مطرح شده است، گسترش می‌دهد و پیروی از ائمه را نیز در مفهوم آن قرار می‌دهد. امام صادق (ع) فرمود:

«من سرّه أن يعلم أن الله يحبه فليعمل بطاعه الله و ليتبعنا ألم يسمع قول الله عزوجل لنبیّه: «قل ان كنتم تحبون الله ...»^۹

اگر کسی دوست دارد بداند که خدا او را دوست می‌دارد، پس به پیروی خدا بپردازد و از ما پیروی کند. آیا نشنیده است سخن خدای عزوجل را که فرمود: بگو اگر خداوند را دوست دارید ...

این گستره، گستره واقعی مفهوم پیروی از پیامبر را نشان می‌دهد و نقش مهم سنت در کشف مقاصد قرآن را آشکار می‌کند؛ اما این واقعیت مشهود است که گستره یادشده، یک سخن بی‌پایه و یا یک مطلب تعبّدی نیست، بلکه خود نتیجه تفسیر و درک صحیح از آیات قرآنی است که امام از آن برخوردار است. امام (ع) باتوجه به آیه ولایت:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»
مائده / ۵۵

که دایره ولایت رسول اکرم (ص) را گسترش می‌دهد و ولایت ائمه و پیامبر (ص) را در ردیف ولایت خدا قرار می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که پس از پیروی از پیامبر (ص)، که نتیجه ولایت اوست، به پیروی گسترش ولایتش، گسترده می‌شود و پیروی ائمه را دربرمی‌گیرد. می‌بینیم که تسلط فراگیر و عمیق امام بر مفاهیم قرآنی چگونه سنت را زبان گویای قرآن قرار می‌دهد، در عین آن که زمینه‌های قرآنی آن را نیز روشن می‌کند.

۳. نمونه دیگر، قیدهایی است که امام (ع) در مورد حلال بودن صید حیوان شکاری یاد کرده است. در قرآن کریم آمده که صید جانوران شکاری در صورتی که تربیت شده باشند، حلال است. (مائده / ۴)

امام در روایات چندی این حکم را مقید می‌کنند به اموری از جمله این که حیوان باید سگ باشد. پس شکار شیر و پلنگ و ... حلال نیست و این که سگ غیر تربیت شده با آن همراه نباشد و ...

علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد:

«این ویژگیها از خود آیه کریمه و عناوینی که در آن آمده است، چون مکلبین، امسکن علیکم و ... به دست می‌آید.»^{۱۰}

نمونه‌هایی از این دست که سنت در راستای تفسیر و تبیین مفاهیم قرآن به بیان حدود و مرزهای حقیقی مفاهیم و کشف مقاصد واقعی از آنها می‌پردازد، بسیارند. غرض از ذکر این چند نمونه آن بود که شکل عینی تفسیر مستند به قرآن آشکار می‌گردد.

اگر بپذیریم که سنت تفسیری در محتوا و مضامین خود وام‌دار قرآن و برگرفته از آن است، شکل باز شده و بسط یافته قرآن است، در این صورت محور بودن سنت به معنای استقلال و در عرض قرآن بودن نخواهد بود، بلکه همان گونه که رابطه سنت با قرآن از نظر مبنا و پایه رابطه طولی بوده و اعتبار آن بر شالوده قرآنی استوار است، از نظر محتوا نیز طولی خواهد بود در نتیجه سنت هم از جهت اساس و هم به لحاظ کارکرد، فرع قرآن و در مرتبه پس از آن قرار می‌گیرد و نیازمندی قرآن به سنت در حقیقت نیازمندی یک مرتبه از واقعیت به مرتبه دیگری از همان واقعیت خواهد بود.

نقش تکمیلی سنت

زاویه دیگر از زاویه‌های نقش و کارکرد سنت راجع به قرآن، پس از تکمیل و تتمیم است. بسیاری از اندیشه‌وران مسلمان بر این باورند که سنت در بردارنده معارف و حقایقی است که در قرآن، در اصل یا دست کم آشکارا مطرح نگردیده است. پس سنت با بیان این احکام و معارف، در حقیقت تکمیل‌کننده و تتمه قرآن کریم است.

نمونه‌هایی که در این زمینه ارائه شده است، بیشتر در موارد احکام فرعی است، از قبیل شمار رکعات نماز، رجم زناکار، موارد واجب بودن زکات و خمس و ...

ظاهر امر نیز مؤید این ادعاست؛ زیرا در موارد بسیاری احکام و مطالب بیان شده از سوی معصوم در قرآن دیده نمی‌شود؛ مانند این که: صدقه سبب دفع بلاست، خواب بین طلوعین کراهت دارد، دروغ برای اصلاح‌گری جایز است، نماز آیات چگونه است، سهو در نماز چه حکمی دارد، شرایط امر به معروف و نهی از منکر چیست و ...

اگر براساس ظاهر همین نمونه‌ها بخواهیم حکم کنیم، به طور طبیعی کارکرد تکمیلی سنت یک واقعیت است و در نتیجه رابطه سنت با قرآن، در بخشی از معارف دین، از گونه رابطه دو منبع مستقل و در عرض هم خواهد بود. ولی آیا در واقع، سنت مکمل قرآن است؟ آیا می‌توان پذیرفت که قرآن، بعضی از نیازهای فکری و روحی بشر را ندارد و سنت به پاسخ‌گویی آنها می‌پردازد؟

جامع بودن قرآن که در آیات و روایات چندی مطرح گردیده و به گوشه‌ای از آن پیش از این اشاره شد، معیار بودن قرآن برای تشخیص درستی و نادرستی روایات و بالاخره نوع رابطه روایات از نظر تفسیر و تبیین، هر یک از نشانه‌ها و شواهد در خورد درنگی برای نفی هرگونه کامل و تمام کردن قرآن به وسیله سنت است. این تعبیر امام باقر (ع) که فرمود: «اذا حدثتکم بشیء فإلسألونی من کتاب الله ...» بی‌گمان ناظر به همه مواردی است که قرآن پاسخ‌گوی آن است.

با این حال، چگونه می‌توان پذیرفت که سنت دربردارنده مطالبی است که به گونه‌ای در قرآن وجود ندارد؟ بلی نهایت سخن این است که ما برخی ره‌آوردهای سنت را در ظاهر قرآن نمی‌یابیم، وی دور نیست که معصوم به لحاظ احاطه کامل و ژرفی که نسبت به مفاهیم آیات دارد تمام آنچه را که ما در ظاهر قرآن نمی‌بینیم، او در بطن آن می‌بیند و از آن بهره می‌گیرد.

پیامدهای رابطه سنت و قرآن

وابستگی قرآن و سنت به یکدیگر، پیامدها و آثار بسیاری در عرصه‌های گوناگون دارد که در این جا به چند مورد از آن اشاره می‌کنیم.

۱. باتوجه به نقش قرآن در اعتبار و جایگاه دینی سنت، از نتایج این موضوع تعیین و تشخیص اندازه حجت بودن است. وقتی پذیرفتیم که اساس حجیت و اعتبار سنت، قرآن است باید بپذیریم که اعتبار آن تا جایی است که با قرآن در رویارویی قرار نگیرد. این سخن دو پیامد در زمینه اصول فقه دارد یکی مسأله نسخ قرآن با سنت است که به عنوان یک مسأله مورد اختلاف از دیرباز مطرح بوده است.

نتیجه‌ای که از بحث رابطه قرآن و سنت در این موضوع می‌توان گفت آن است که اگر نسخ از مقوله کشف مقصود و بیان مراد واقعی باشد، مانند تخصیص و تقیید، در این صورت نسخ قرآن با سنت بدون شک جایز است؛ زیرا توضیحی بودن سنت نسبت به قرآن، چیزی جز همین نتیجه را در پی ندارد که مراد واقعی را آشکار می‌سازد. و اما اگر از این مقوله نباشد، بلکه به عنوان یک واقعیت جدا در جهت پایان دادن به زمان حکم شرعی تلقی شود، در این صورت باید گفت نسخ قرآن با سنت امری پذیرفتنی نمی‌نماید؛ زیرا وابستگی زیربنای سنت به قرآن هرگونه رویارویی آن دو را نفی می‌کند.

پیامد دیگری که از بحث یادشده به دست می‌آید، این است که در باب ناسازگاری اخبار یکی از ملاکهای برتری یک خبر بر خبر دیگر، هماهنگی با قرآن معرفی شده است، ولی باید دانست که برتری‌دهنده بودن قرآن پیش از دیگر مرجح‌ها قرار دارد یا پس از آنها؟

از بحث مطرح شده راجع به نوع رابطه قرآن و سنت، این نتیجه به دست می‌آید که هماهنگی با قرآن در مرحله پیش از هر برتری‌دهنده دیگری باید قرار گیرد؛ زیرا نبود چنین سازگاری، پایه‌های روایات را به عنوان حکایت‌گر سنت سست می‌کند و دیگر مجاللی برای دیگر عناصر و عوامل تعیین‌کننده باقی نمی‌ماند.

۲. یکی دیگر از نتیجه‌های رابطه بالا، محوربودن قرآن به معنای واقعی کلمه است به گونه‌ای که در حوادث واقعه و موضوعات دگرگون شونده زمان می‌بایست پابندی به حکم قرآن را رعایت کرد، هرچند به مقتضای دگرگونی موضوع، دست از ظاهر یک سنت برداریم. مثالی که در این زمینه می‌توان ارائه کرد مسأله شرط بودن وجود امام معصوم در برخی احکام شرعی و یا تعیین نمونه‌های مشخص برای بعضی موضوعات قرآنی است.

باور فراگیر در فقه امروز ماه تکیه بر سنت در موارد فوق است اما اگر به نتایج محوریت قرآن پایبند باشیم ناگزیر برعکس باید عمل کنیم و به زمانی بودن سنت ملتزم شویم.

۳. از دیرباز این مسأله مورد بحث بوده است که تخصیص و تقیید قرآن با سنت جایز است یا خیر؟ در صورتی که ملاک در تخصیص و تقیید نمایاندن واقع باشد ناسازگاری با اصل بودن و محور بودن قرآن ندارد.

۴. اثر چهارمی که می‌توان از نوع رابطه قرآن و سنت گرفت تکیه بر قرآن در روش استنباط و تفسیر است. مطالعه روی چگونگی بهره‌گیری معصومان از قرآن و پیوستگی آیات اخلاقی و اجتماعی با یکدیگر در زمینه فقهی نیز، ما را در برابر این واقعیت قرار می‌دهد که در مقام استنباط، بیش و پیش از آن که به اصول عملیه عمل کنیم به مفاهیم آیات، حتی در زمینه‌هایی که به نکته‌ها و لطایف آیات اخلاقی و اجتماعی و تاریخی پرداخته است، بیندیشیم و تلاش ورزیم همان ارتباط تنگاتنگی که سنت بین آیات قایل است، برقرار سازیم به گونه‌ای که مجموع قرآن در زمینه تفسیر خود قرآن نیز، الهام بخش مفسر در یافتن نقاط اشتراک آیات و وجوه تلافی آنها با یکدیگر باشد، همان کاری که تفسیر المیزان تا حد زیادی به آن پرداخته است.

۵. بالاخره یکی از پیامدهای این بحث، درک جدایی‌ناپذیری قرآن و سنت در تمام زمینه‌هاست. نیازمندی همه سویه و رویاروی این دو منبع دینی در ماهیت و کارکرد، پیش از هر چیزی این واقعیت را در پی دارد که بهره‌گیری از هر یک، بدون ملاحظه دیگری انحراف از حق است. چگونه می‌توان پذیرفت که دو عنصر ملازم و مکمل را جدای از یکدیگر و بدون در نظر گرفتن میزان، گستره و چگونگی پیوند و تأثیر هر یک بر دیگری، به کاربرد و در عین حال مطمئن بود که به شناخت واقعیت آن گونه که هست دست می‌یابیم.

راز همه گوناگونی دیدگاهها در مسائل کلامی و تفسیری و ... و به راه افتادن جنگ هفتاد و دو ملت در شناخت دین، جداسازی قرآن و سنت از یکدیگر و تکیه کردن بر یکی بدون ملاحظه همه جانبه دیگری است. از این روی، پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، انتشارات اسوه، ۲۰۰/۱، حدیث ۲.

۲. همان / ۲۰۲، حدیث ۵

۳. همان، حدیث ۴.

۴. شاطبی، ابواسحاق، الموافقات، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۳ - ۹/۴.

۵. مجله کیهان اندیشه، شماره هیجدهم، / ۲.

۶. مکارم، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۱/۳۶۴؛ به نقل از نورالثقلین، ۳/۷۵.

۷. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، ۳۳۳/۷.

۸. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳/۱۲۶.

۹. همان، ۳/۱۶۳.

۱۰. همان، ۵/۲۱۱.